

مفهوم ساختار در حقوق خصوصی و عمومی^۱

Jean Carbonnier & André Mathiot □

□ ترجمه و تحقیق: دکتر ناصرعلی منصوریان

□ عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده:

با اهمیت یافتن مفهوم ساختار در علوم اجتماعی، این واژه کلیدی در حقوق نیز مطرح شده است. در حقوق خصوصی به معنای نظم و هماهنگی ارکان مختلف «شرکت» یا انسجام عناصر تشکیل دهنده «قرارداد» تعریف شده است، در حالی که در حقوق عمومی، بیشتر درباره مفهوم «سازمان» مورد بحث قرار گرفته و به عنوان رایجترین کاربرد آن، از اشکال دولت و تشکیلات اداری سخن رفته است.

کلید واژگان: ساختار، سازمان، دولت، حقوق خصوصی، حقوق عمومی.

مقدمه مترجم

اگر «ساختار» (Le Structure) در فرهنگ روبر (Le Petit Robert) به «گونه‌ای که یک بنا ساخته شده است» تعریف شده، اما به عنوان یک واژه کلیدی در هر علمی،

۱. متن حاضر، ترجمه فارسی تلفیق دو مقاله است که در کتابی با عنوان «ساختار» توسط استادان مشهور دانشگاه پاریس، ژان کربونیه (Jean Carbonnier) و آندره ماتيو (André Mathiot) نگارش و انتشار یافته است.

مفهومی ویژه دارد.

در ریاضیات، «مجموعه‌ای است که به یک یا چند قانون، ترکیب، معنی و هماهنگی می‌بخشد». در فلسفه، «مجموعه‌ی هماهنگی است که عناصرش به دلیل وابستگی با یکدیگر، وحدت و یکپارچگی پیدا می‌کنند». در اقتصاد، «ساختار تولید و مبادله» مطرح است و در زیست‌شناسی، «ساختار سلولی یا فساد ساختاری، یک ارگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد». در شیمی - فیزیک، «ساختار به تجمع قسمت‌های مختلف مجموعه‌ای گفته می‌شود که به یک ترکیب ثابت منجر گردد (مثال: ساختار اتم یا ساختار مولکولی)».^۱

لیکن آنچه در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته، جایگاه این اصطلاح در علوم اجتماعی است. در این زمینه، نویسندگان بسیاری به تعریف و تحلیل مفهوم ساختار پرداخته‌اند، تا آن جا که نهایتاً بویژه در دو رشته‌ی انسان‌شناسی و زبان‌شناسی، مکتب اصالت ساختار (Le Structuralisme) پدید آمده است؛ یعنی تئوری و روشی تحلیلی که مجموعه‌ی عوامل و عناصر یک ساختار را لحاظ می‌کند.^۲

چند سال پیش به ابتکار «روژه باستید» (Roger Bastid) استاد بزرگ انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی فرانسه، کتابی با عنوان «sens et usages du terme structure» توسط یک ناشر مشترک (پاریس - لاهه) انتشار یافت که در آن، مشهورترین اساتید هریک از رشته‌های علوم اجتماعی؛ مانند جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، اقتصاد و حقوق، مفهوم «ساختار» را تعریف و تحلیل کردند.

برای نخستین بار، دو استاد شهیر فرانسوی؛ یعنی «ژان کربونیه» (Jean Carbonnier) که یکی از برجسته‌ترین استادان در حقوق خصوصی محسوب می‌شود، و «آندره ماتیو» (André Mathiot) که از جمله حقوق‌دانان قدیمی و مشهور حقوق عمومی و حقوق اساسی فرانسه بوده‌اند، کوشیدند مفهوم ساختار را در



۱. ر.ک: فرهنگ‌نامه‌ی هاشت (Hachette).

۲. ر.ک: J. Piaget, Le Structuralisme, coll. Que Sais-je?, PUF., Paris, 5^e éd., 1972.

حقوق خصوصی و حقوق عمومی، تجزیه و تحلیل کنند. تا کنون، حقوق‌دانانِ دیگر، بررسی قابل توجهی در این زمینه نداشته‌اند؛ بنابراین، مفید دانسته شد که از بیان و قلم دو صاحب نظر بزرگ حقوقی، ابعاد حقوقی «ساختار» ارائه گردد.

ساختار در حقوق خصوصی

حقوق‌دانان سستی، بویژه آنها که در قرن نوزدهم بر قانون مدنی تفسیر زده‌اند، هرگز واژه «ساختار» را به کار نبرده‌اند؛ چرا که وقتی در ریشه لغات **کُد ناپلئون**^۱ جست‌وجو و تعمق می‌کردند، از واژه ساختار اثری نبود. تنها از اواسط قرن بیستم است که زیر نفوذ دیگر رشته‌های علوم اجتماعی؛ همچون جامعه‌شناسی و بیش از آن، اقتصاد سیاسی که غالباً در دانشکده واحدی تدریس می‌شود، شاهد نفوذ این کلمه در زبان حقوقی هستیم.

نفوذ دیگر رشته‌های علوم اجتماعی در این مقوله به لحاظ بعضی مصادیق واژه، کاملاً مشهود است و نشان می‌دهد که این اصطلاح، فقط حقوقی نیست. این است که مثلاً وقتی حقوق‌دانان درباره ساختار خانواده سخن می‌گویند، به عنوان دو ساختار خانوادگی متفاوت، نهاد «خانواده - خاندان» در حقوق دوران پادشاهی فرانسه و نهاد

۱. کد ناپلئون (Code Napoléon) همان «قانون مدنی فرانسویان» است که به ابتکار و نظارت ناپلئون بناپارت نگاشته و در دوازدهم مارس ۱۸۰۴ به توشیح او رسید، و سپس در سال ۱۸۰۷ بموجب قانونی، عنوان «کُد ناپلئون» را بر آن نهادند. این کُد که دربردارنده اصول مالکیتها و قراردادهای و احوال شخصیه افراد است، تأثیر و نفوذ فراوانی در اروپا و بسیاری از دیگر کشورها در نگارش قانون مدنی داشت و به طور گسترده در خارج از فرانسه تقلید شد؛ چرا که با وجود قدمت محتوا و چارچوب ترتیبات آن، همچنان مُدرن شمرده می‌شود. طبق نقل مورخان، بناپارت در دوران تبعید «سنت هلن» گفته بود: «پیروزی حقیقی من این نبود که چهل بار در جنگ فاتح شدم؛ زیرا شکست و اتزلو، خاطره همه آنها را محو خواهد کرد. آنچه هیچ چیز قادر نخواهد بود محوش کند، آنچه جاوید خواهد بود، قانون مدنی من است». (ر.ک: 6, Corpus Encyclopedia Universalis, 1996) مترجم.

«خانواده - زوجین و فرزندان» قرن بیستم را در برابر هم قرار می‌دهند.^۱ در واقع، زیر پوشش حقوقی، در این جا موضوع، جنبه جامعه‌شناختی دارد. ظاهراً در ارتباط با مفهوم «بنگاه»^۲ که اکنون در دنیای حقوق، بسیار مقبولیت عامه پیدا کرده، ساختار بنگاهها مورد بحث است.^۳ اما این یک نوع جایگزینی اقتصاد سیاسی است. اقتصاددانان هم اکنون نیز بین بنگاهها حسب این که ساختاری فردی یا جمعی داشته باشد، تفاوت قائلند.

به نظر می‌رسد ساختار بنگاهها با ساختار شرکتهای بی‌نام، تفاوتی نداشته باشد. با این وجود، از این رهگذر، ما با یک زمینه مشخصتر حقوقی مواجهیم. اصطلاح «ساختار شرکت بی‌نام» بیشتر از قلم متخصصان حقوق تجارت بر روی کاغذ می‌آید^۴ و این، وقتی است که می‌خواهند در جست‌وجوی نظم و انسجام، ارکان مختلفی را که در این‌گونه شرکتهای نقشی ایفا می‌کنند، توصیف نمایند: شورای اداره، مدیر عامل، مجمع عمومی سهامداران و....

با آن که این مورد، خالی از ارتباط قیاسی بارز با مثال پیشین نیست، کاملاً از زمینه‌های اقتصاد سیاسی پاک شده است؛ یعنی برای بحث از شخصیتها و هیأتی که سرپرستی حفظ منافع یک یتیم را دارند (از قبیل قیم، مشاور خانوادگی و غیره) به سادگی از تعبیر «ساختار قیمومت» استفاده می‌شود.

با این وجود، قیمومت نه شخص، نه گروه و نه حتی یک واحد اداری - حقوقی است. موجودیت ویژه‌ای ندارند و تنها مجموعه‌ای از قواعد حقوق است. بنابراین، می‌بینیم که در مفهوم حقوقی کلمه، ترتیبات و منسجم قواعد حقوقی، خود می‌تواند

۱. اصطلاح «خانواده - خاندان» (famille-lignage) خانواده‌ای را در نظر دارد که تمامی افراد خانواده و اقوام و خویشاوندان دور و نزدیک را دربرمی‌گیرد، اما منظور از اصطلاح «خانواده - زوجین و فرزندان» (famille-ménage) آن است که خانواده در مفهوم امروزی آن فقط افراد ساکن در یک خانه را شامل می‌شود (مترجم).

2. Entreprise.

۳. ر.ک: Despax, L'entreprise et le droit, 1957, Nos.222 ets.

۴. ر.ک: Ripert, Traité élémentaire, de droit commercial, Nos.904 ets.

یک ساختار ایجاد کند.

همچنین نباید در مواجهه با کاربرد این اصطلاح در قرارداد، دچار شگفتی شویم. ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی، شرایط قرارداد را برمی‌شمارد: رضایت، اهلیت، موضوع و علت.^۱ این شرایط، همان است که قانون مدنی ایتالیا آن را «ملزومات قرارداد» می‌نامد. نویسندگان، عموماً این شرایط را عناصر تشکیل‌دهنده می‌نامند که خود توصیفی انعطاف‌پذیرتر از ترتیبات قانون مدنی است. می‌بینیم که بین این عناصر، یک نوع نظم و انسجام وجود دارد که همان ساختار قرارداد باشد.

شایسته توجه است که در اندیشه حقوق‌دانان قدیمی ما - همان‌گونه که هنوز هم در ایتالیا شاهدش هستیم - می‌توان نمونه‌هایی جست که به تقلید حقوق رومی در مسیر کاملاً متفاوتی تحوّل می‌یابد؛ تعبیری مانند: چهره یا طرح حقوقی این یا آن قرارداد، در واقع، صورتگری است، نه معماری. به این ترتیب، ما در این جا تغییر و تحوّل مفهوم ساختار قراردادی را می‌توانیم ارزیابی کنیم. به این معنی که به تعریف توصیف پدیده حقوقی، بُعد سومی که همان «ژرفنا» باشد، می‌افزاییم.

به دیگر سخن، اگر بخواهیم فرایندی از موارد مطروحه به دست دهیم، لاجرم و به طور کاملاً طبیعی و منطقی، به همان تعریف فرهنگ کوچک لاروس خواهیم رسید: «ساختار، حالتی است که در آن، اجزای یک مجموعه یکپارچه بین خود انسجام پیدا می‌کنند؛ یعنی یک ترتیب یا یک نظم است».

اینها اندیشه‌هایی کلی است. امید که بتوانیم آنها را قدری روشن و شفاف کنیم. راهش این است که جست‌وجو کنیم اساساً چرا حقوق‌دانان، واژه ساختار را پذیرفته‌اند. و دریابیم چه نوع برداشت‌های کلی نسبت به آن داشته‌اند. به نظر می‌رسد که استقبال از «ساختار»، ناشی از احساسی عضوگرایانه و زیست‌شناختی نسبت به حقوق باشد. شاید پایه آن در دیدگاه معروف «آپهرینگ»^۲

۱. در ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی فرانسه آمده است: «برای معتبر بودن یک قرارداد، اجتماع چهار شرط زیر، ضروری است: رضایت طرفی که متعهد می‌شود، اهلیت برای انعقاد قرارداد، موضوع معین که متاع مورد تعهد را تشکیل می‌دهد، علت مشروع در تعهد» (مترجم).

2. Ihering.

نهفته باشد که در کتابش *روح حقوق رومی*^۱ به درخشندگی، نهادهای حقوقی را بررسی کرده است؛ گاه به اسکلت حقوق و گاه به پیکرهای منسجم حقوقی تشبیه می‌کند. بنابراین، اگر با نهادهایی هماهنگ با گروه‌های انسانی؛ مانند خانواده و شخص حقوقی مواجه باشیم که برایشان زبان انسان‌انگاری می‌تواند با یک واقعیت جامعه‌شناختی تطبیق گردد (چیزی که خود، اسرارآمیز به نظر می‌آید) در نگاهی گسترده‌تر، موارد دیگری نیز همچون قیومت و قرارداد وجود دارد که فقط ترکیبی از قواعد حقوقی، متون قانونی یا اندیشه‌های عرفی است. در خصوص این موارد، ساختار می‌تواند صرفاً امری نظری باشد و سخن گفتن از ساختار در این مقوله، کاری صوری خواهد بود. به اعتقاد ما، حقوق‌دانانی که واژه ساختار را به کار می‌برند، خود به جنبه تصنعی آن آگاهند؛ جز این که شاید با این کار در جست‌وجوی بعضی آثار آموزشی آن هستند؛ چه در مقام تدریس، سخن گفتن از ساختار، به خوبی توجه مخاطب را به چندین اندیشه جلب می‌کند:

۱. پدیده‌های حقوقی، زمان شایان توجهی را به خود اختصاص می‌دهد. بدیهی است که ساختارها ثابت و بی‌تغییر نیست؛ چرا که واژه ساختار، خود حدّ اقلی از «استمرار زمانی» را می‌طلبد. لذا هیچ چیز به اندازه زمان؛ یعنی پیوند گذشته به آینده یا آینده به گذشته، متناسب و هماهنگ با ذوق و نبوغ حقوقی نیست.

۲. بین قواعد حقوقی مربوط به موضوعی واحد، روابط لازمی وجود دارد؛ روابطی منطقی و نیز شاید زیباشناختی؛ مانند پیوندهایی که بین اجزای یک ساختمان وجود دارد. در این جا «ساختار» مفهومی را که به دشواری می‌توان تعریف کرد؛ یعنی «ظرافت حقوقی» مطرح می‌سازد.

۳. قواعد حقوق، بعضاً ارگانها را تعریف و تبیین می‌کند، حال آن که برخی دیگر، به شرح وظایف آنها می‌پردازد. باید دانست که بر خلاف فیزیولوژی، «ساختار» نوعی کالبدشکافی است؛ درست مانند اعضای بدن که با عمل تشریح، تجزیه و تکه‌تکه می‌شود؛ چیزی که کاملاً در تضاد با لزوم تحرک زیستی است. از این رهگذر، در تبیین



1. Esprit du droit romain, trad, Meulenaere, I, P.36 ets.

حقوقی و تفاوت بین ساختار و کاربرد آن، آنتی تزی به وجود می آید که سبب می شود، ساختار مترادف با سازمان قرار گیرد (مثال: ساختار و کاربرد قیومت). ممکن است به آثار آموزشی، آثار علمی نیز افزوده شود و واژه ساختار، حقوق دانان را وادارد که راه حل‌های مثبت احتمالی را جست‌وجو کنند؛ راه‌هایی که بدون وجود ساختار، غیر طبیعی شمرده خواهد شد. به همین جهت، چنین برداشت می‌شود که بین اندیشه ساختار و نظریه سنتی بطلان در حقوق قراردادها هماهنگی پیش ساخته‌ای وجود دارد. نظریه مزبور، قرارداد را چون نهادی می‌شناساند که برای دوام خود باید تعدادی عناصر اساسی را در خود جمع آورد. چنانچه یکی از عناصر مفقود باشد، قرارداد، ساختاری ناقص خواهد داشت. بطلان، یک عیب ساختاری تلقی می‌شود. در واقع، در این جا ما ناظر طرز تفکری معمارگونه هستیم که هنوز هم می‌توان ترسیم و تجسم کرد، اما عملاً طرفداری ندارد؛ زیرا تصویری بیش نیست.

ساختار در حقوق عمومی

ترمینولوژی حقوق، معمولاً روشن و شفاف است؛ روشنی‌اش را هنگامی از دست می‌دهد که متخصصان حقوق عمومی به طور استثنایی، واژه ساختار را به کار برند. این اصطلاح را بیشتر صاحب‌نظران علوم سیاسی به کار می‌برند، در شرایطی که در این رشته، واژه مزبور، جای ویژه‌ای ندارد و می‌توان گفت در واقع، لغتی است که به عاریه گرفته شده است.

در نگاهی کلی، اصطلاح ساختار در زبان سنتی حقوق عمومی جایی خاص ندارد. حقوق، بی‌شک، محصول طبیعی محیط اجتماعی است. دولت که باید برای فرد، امنیت و رفع نیازهای اساسی‌اش را تضمین کند، نمی‌تواند نسبت به ساختارهای اجتماعی، بی‌تفاوت باشد و همان‌گونه که استاد «ژرژ سل»^۱ بیان کرده است، محظورات اجتماعی که حقوق، آنها را می‌آفریند، اساساً زیست‌شناختی است. با این

1. Georges Scelle. (مترجم). استاد فقید و مشهور حقوق عمومی فرانسه است.

وجود، حقوق، موضوع خاص خود را دارد و همین امر، آن را از علومی که در آنها ساختارها به طور خاص مورد مطالعه قرار می‌گیرد، متمایز می‌سازد. کار حقوق، تبیین، تحدید و تنظیم صلاحیتهاست؛ این صلاحیتهای در زمینه حقوق عمومی، ترجمان قدرتی است که به نام گروه و در جهت منفعت عمومی عمل می‌کند.

اگر واژه «ساختار» بیانگر اندیشه «ساختن» و «ایجاد» است و نوعی انسجام اجزای مجموعه‌ای یکپارچه و نظم روابط را یادآور می‌شود، در جامعه‌ای سیاسی، ساختارها ناظر بر روابط بین افراد، گروههای سازمان‌یافته یا سازمان‌نیافته و روابط بین گروههای مختلف می‌باشد، لیکن این ساختارها که مطالعه آنها برای حقوق‌دانان، هیجان برمی‌انگیزد، لزوماً و مستقیماً در حقوق، جایی ندارد.

امر مورد نظر حقوق، «سازمان» است؛ بنابراین، همان‌گونه که امکان دارد ساختار، همچون طبقات اجتماعی، فاقد سازمان باشد، سازمان، غالباً عنصری از ساختار شمرده می‌شود. همچنان که در برهه‌ای از زمان، تشکّل یک ملت، به ساختار خویش توجّهی ندارد؛ بی‌آن‌که وجود آن را نفی و تکذیب کند، سازمان اداری یک شهر نیز تنها عنصری ثانوی در ساختار جامعه شهری است.



همچنین حقوق، به انسجام دادن رفتار انسانی گرایش دارد، تا رژیم‌کرداری و ترک‌کرداری ناشی از روابط بین انسانها را اصلاح و تثبیت نموده، تبادل خدمات و تعهدات را که هدف این‌گونه روابط محسوب می‌شود، تنظیم کند. چنین کاری به وسیله اعمال حقوقی، اعم از عمومی و فردی، و به عنوان تظاهراتی از اراده‌های موجد آثار حقوقی محقق می‌گردد. بدیهی است که گرچه راهکارهای حقوقی (مانند تنظیم قاعده حقوقی، ایجاد یا تغییر وضعیتهای حقوقی، نظارت بر قانونیت آنها و ضمانت اجرا) از ساختارها منفصل نمی‌باشد - و می‌دانیم که هرچه جنبه اجتماعی دارد، بی‌ارتباط با حقوق نیست - اما مستقیماً در ارتباط با ساختارها عمل نمی‌کند، بلکه متأسفانه به گونه‌ای جنبی، آنها را ملحوظ می‌دارد. به همین جهت، امکان دارد ساختارها که مستمراً تغییر و تحوّل می‌یابد، در طی زمان، نابود شود یا رنگ حقوقی به خود گیرد. وقتی چنین است، به خوبی می‌توان درک کرد که چرا نویسندگان سنتی حقوق عمومی، به گونه‌ای کمابیش آگاهانه، از کاربرد واژه ساختار پرهیز دارند. این کلمه در

نوشته‌هایشان چندان ظهور و استفاده‌ای ندارد. یادآوری اصطلاحات: «سازمان»، «ارگان‌نیم» یا «رکن»، «نهادها» و «دستگاهها»، «سازوکارها»، «نظم»، «ترکیب و هماهنگی نیروها» و... برای توصیف نوشتارهایشان و کاربردهای مربوط، کفایت می‌کند.

با این وجود، در دوران معاصر، نزد بعضی نویسندگان، اصطلاح «ساختار» مفهومی نزدیک معنای واژه «ترکیب»^۱ یا «سازمان» دارد. گاه، مسأله در حدّ نوعی تساهل زبانی است؛ چه آن که به هنگام توصیف «سازمانهای» بین‌المللی (گروهها یا بخشهای برخوردار از ارکان خاص) از ذکر «ارکان سازمان» خودداری شده و «ساختار» آن ارائه و بحث می‌گردد.^۲

در مواردی دیگر، اصطلاح ساختار به کار رفته است؛ زیرا ایجادکننده تصویری تشکیلاتی است که اجازه می‌دهد به کلی‌ترین وجه، از طریق ساختن و تشکیل عناصر آن قدرتهایی را که ایفای نقش می‌کنند و روابطی را که برقرار می‌شود، تبیین نماید. دو نوع از رایجترین کاربردهای واژه ساختار در حقوق عمومی در توصیف اشکال دولت و تشکیلات اداری به چشم می‌خورد. امروزه تعارض بین دولتهای بسیط یا تک‌بافت و دولتهای مرکب یا چندپارچه، عموماً تعارضی ساختاری شمرده می‌شود.^۳

۱. ر.ک:

Ch.Durand, «*L'etat fédéral*» *le fédéralisme*, 1956, p.197: «L'influence de la forme fédéral sur la structure et le recrutement des organes politiques fédéraux»
(نفوذ شکل فدرال بر ساختار و استقرار ارگانهای سیاسی فدرالی)

۲. ر.ک:

P.Reuter, *Institutions internationales* Puf, Paris.

C.A. Colliard, *Institutions internationales* Dallaz, Paris.

(کتاب اخیر، توسط آقای دکتر هدایت‌الله فلسفی در دو جلد به فارسی ترجمه شده است: *نهادهای روابط بین‌الملل*، تهران، نشر نو/ نشر فاخته)

۳. ر.ک:

Ch. Rousseau, *droit international Public*, 1953, 2^e Partie titre I, Chap.1er: «collectivités étatiques à structure complexe», p.136, L'expression «la structure de L'U.R.S.S.» se rapporte à la fois à la composition et à l'organisation, V.aussi G.Burdeau, traité de science politique, notamment tome II, p.391 ets.

مطالعه «ساختار اداری» یک دولت تک‌بافت، موجب می‌شود تا معارضه روابط موجود بین دولت و گروه‌های عمومی محلی را به اعتبار این که نظام آن دولت، متمرکز یا غیر متمرکز است بررسی و تبیین کنیم.^۱ این‌گونه معنی کردن، همان است که غالباً برای اصطلاح ساختار به رسمیت شناخته شده است.

نویسندگانی که مطالعاتشان در علوم سیاسی و نتایج کارهایشان غالباً وابسته به تحقیقات و روشهای جامعه‌شناختی است، بیش از دیگران، واژه ساختار را به کار برده‌اند. گاهی نیز این اصطلاح در معنایی بسیار کلی و مبهم استعمال شده است. در این صورت، به آنچه مفهوم واژه «سازمان» را می‌رساند، چیز مهمی افزوده نمی‌شود.^۲ در علم سیاست، واژه ساختار، غالباً به کار رفته تا مفهومی جامعه‌شناختی بر آن بار شود. در این حال، هدف، بالاتر از تبیین ساده سازمان است. مقصود، ترکیب عناصر نفوذ، پیوندها یا تعارضهای موجود بین قدرتهای عمومی و قدرت اقتصادی یا اجتماعی و نیز صلاحتهای واقعی عمل سیاسی است.

در خصوص این کاربرد رایج، ما فقط سه نمونه را یادآور می‌شویم: یکی از اثرگذارترین نمونه‌ها، مطالعه «ساختار احزاب» است که «موریس دوورژه» نصف کتابش را که درباره احزاب سیاسی نگاشته، بدان اختصاص داده است؛ چه آن را

۱. ر.ک:

A.de Laubadere, *Traité élémentaire de Droit administratif*, 1954, titre II: «Théorie général de l'administration locale», notamment, p.62, 78 ets; M.Debre, *la république et sonpouvoir*, 1950, p.159, 167.

۲. ر.ک: G.Bureau, *Traité*, Tome II, p.292 ets.

در این کتاب، «ساختار قدرت» به عنوان عنصری از تقسیم‌بندی شکلی حکومتها مطالعه شده و به مسائلی چون وجود یا عدم تسهیم قدرت، تقسیم‌بندی وظایف حکومت، تقسیم صلاحیتهای بین ارگانهای دولتی مربوط می‌گردد. همچنین ر.ک:

M.Durer, *Droit constitutionnel et institutions politiques*, 1955, p.132 ets.

موریس دوورژه یک فصل را به «ساختار دولت» اختصاص داده و در آن جا انواع ارگانهای دولتی و اشکال گوناگون تقسیم و تمایز وظایف، راهکارهای اعمال متقابل و سلسله مراتب ارگانها را مطالعه کرده است. همچنان که دوورژه می‌گوید، این کار به معنای تجزیه سازمان دولتی است.

استخوان‌بندی احزاب بشماریم و چه حمایتگر اعضای حزبها و یا رهبری آنها، این مطالعه که وسیعاً جامعه‌شناختی است، از حدّ مسائل و موضوعهای سازمان، بسی فراتر می‌رود.

همچنین باید صفحات متعدد کتاب «ژرژ بوردو» را با عنوان *تفصیل علم سیاست* که به مسائل ساختار در مفهوم اخیر پرداخته است، یادآور شویم. در حقیقت، هنگامی که نویسنده در خصوص ساختار حقوقی دولت فدرال^۱ سخن می‌گوید، نظریه حقوقی فدرالیسم را به گونه‌ای کاملاً سنتی مورد بحث قرار می‌دهد (قانون اساسی، نهادها، تقسیم و تسهیم صلاحیتها). جلد پنجم کتاب او درباره حکومت لیبرال، و جلد هفتم آن با عنوان *دموکراسی حاکم، ساختارهای دولتی*، از رژیمهای مختلف سیاسی در گسترده‌ترین چشم‌اندازشان سخن می‌گوید در این جا کاربرد واژه ساختار، ترجمان قصد نویسنده به مطالعه تمام پیوندهای سیستم حکومتی با واقعیات اجتماعی و توصیف همه روابط بالفعل یا بالقوه در درون جوامع سیاسی است.

در پایان یادآور می‌شویم که در کتاب استاد «پل روتر» با عنوان *نهادهای بین‌المللی*^۲ نویسنده بخشی را به «روابط ساختاری بین دولتها» اختصاص داده و ضمن آن، به توصیف «روابطی که به گونه‌ای دائمی و مستمر، ساختار یک دولت را در ارتباط با یک یا چند دولت دیگر تغییر و تحوّل می‌بخشد» پرداخته است. چنین مطالعه‌ای، دربرگیرنده مسائل فدرالیسم و همچنین موقعیتهای دیگر از دیدگاه تحقیق حقوقی سازمان بوده، نقطه نظرهای جامعه‌شناختی را نیز جزئی بیان می‌کند.

نهایتاً، به کارگیری واژه ساختار توسط متخصصان حقوق عمومی و علوم سیاسی که به تدریج به دیگر زمینه‌ها تسری و توسعه پیدا کرده است، ترجمان هیچ‌گونه راهکار ویژه نیست و هیچ ابداعی را درباره استعمال آن در زبان رایج حقوقی القا نمی‌کند.

1. *Traité de sciences politique*, tome II, p.409-452.

2. *Institutions internationales*